

# خیال کردند شوهرم دزد است

«در چندماه آخر سال ۱۳۵۷ خانه ما پاتوق انقلابیون و مبارزان محل بود. همسرم با چند تا از مردهای محل هر شب تقریباً از دم غروب دور هم جمع می شدند و کارشان تکثیر سخنرانی های صوتی امام و اعلامیه ها و شب نامه ها بود. پذیرایی از مهمانان و هماهنگ کردن برای حضور خانم ها در راهپیمایی ها هم به عهده من بود.»

کبری جالو که پسرش در عملیات مرصاد به شهادت رسیده از اهالی قدیمی محله سلیمانی، با نقل این ماجرا از فعالیت هایش در کوران مبارزات مردمی می گوید: «یک سری از کارها مخصوص خانم ها بود. برای مثال در همین دور همی ها همسرم اعلام می کرد که چه روز و چه ساعت و کجا راهپیمایی و تظاهرات است. وظیفه من اطلاع رسانی به اهالی به ویژه خانم های همسایه بود. خبر می بردم، فردا ۱۰ صبح راهی خیابان آزادی (آیزنهاور سابق) می شویم. اکثراً هم که بچه کوچک داشتیم با خودمان می بردیم و این کار کمک می کرد مأموران ساواک و ارتش به ما مشکوک نشوند. کار بعدی ما خانم ها پناه دادن به انقلابیون و کسانی بود که از دست ساواک و ارتش فرار

## ثبت تصاویر تاریخی در حوالی دانشگاه تهران

نام: زهرا نصیری  
موقعیت: امیرآباد

محله امیرآباد به واسطه نزدیکی بودنش به دانشگاه تهران، در روزهای پرتلاطم بهمن ۱۳۵۷ در کانون اعتراض های عمومی و مبارزات پرشور مردم تهران قرار داشت و برای انقلابیون محدوده ای استراتژیک بود، به همین دلیل، عکاس ها در این نقطه از پایتخت تجمع می کردند.



عکس تاریخی از تظاهرات روز ۲۲ بهمن در محله امیرآباد

در بهمن ۵۷ که عکاسان خارجی در تب و تاب تهیه عکس و فیلم از شکسته شدن آخرین دژهای حکومت پهلوی بودند، برخی اهالی امیرآباد هم برای ثبت روزهای مهم انقلاب دوربین به دست گرفتند و به صف تظاهرات کنندگان پیوستند. زهرا نصیری، یکی از زنان انقلابی امیرآباد است که در بحبوحه انقلاب با دوربین به محدوده اطراف دانشگاه می رفت و گاهی همراه جمعیت شعار هم می داد. او در این باره می گوید: «کار سختی بود که دوربین در تعقیب و گریزها آسیبی نبیند و باید خیلی با دقت از آن مراقبت می کردم. اما تصمیم گرفته بودم عزم مردم برای سرنگونی رژیم پهلوی را ثبت کنم. تعدادی عکس دارم که هر وقت دلتنگ آن روزها می شوم به سراغشان می روم و خاطراتم را مرور می کنم. روز ۲۲ بهمن همراه با اهالی به طرف میدان انقلاب رفتیم و وقتی جمعیت عظیم مردم را دیدم که ابتدا و انتهای آن مشخص نبود، مهیوب مانده بودم. چند دقیقه ای یادم رفته بود که باید عکس بگیرم تا اینکه یک نفر گفت: «دوربینت دگوری است؟» گفتم: «نه!» و طرف با خنده گفت: «اگر راست می گویی از تظاهرات مردم عکس بگیر.» همه خندیدیم و من عکاسی را شروع کردم.»

مواجه شدن با عکاسان خارجی و همکلام شدن با آنها بخش جدایی ناپذیر خاطرات زهرا نصیری از روزهای ملتهد تهران در بهمن ۱۳۵۷ به شمار می رود. او معتقد است پیروزی انقلاب اسلامی فصل مشترک پیام هایی بود که عکاسان خارجی از تهران به کشورهایشان مخابره می کردند: «عکاسان خارجی تا ۲۲ بهمن ماه در محله ما رفت و آمد داشتند و تصاویر بسیاری را ثبت کردند. اهالی هم گاهی اوقات در عوض کردن فیلم تا تمیز کردن لنز به آنها کمک می کردند. خارجی ها وقتی جمعیت عظیم را می دیدند که بدون اعتنا به تیراندازی مأموران رژیم پهلوی، از چهار طرف به سمت میدان انقلاب می رفتند حیرت می کردند. یکی از عکاس ها در روز ۱۹ بهمن ماه که جمعیت چهار طرف خیابان انقلاب را پسر کرده بود به من گفت چنین شجاعتی را هیچ ملتی ندارد؛ یقیناً انقلاب شما پیروز خواهد شد.»

## عزیز خانوم! همیشه انقلابی

خاطرات بانوان محله سنگلج از روزهای مبارزات انقلابی و همراهی با مردان خواندنی است. زنان و مردانی که این روزها خیلی از آنها در میان ما نیستند و فرزندانشان برای ما از آن روزها تعریف می کنند. اعظم باقری روایتی خواندنی از مادر همسرش «سکینه باد آور» در روزهای انقلاب دارد: «مادر شوهرم، که همه او را به نام عزیز خانوم می شناختند، در آن زمان حدود ۵۰ سال داشت و چون از خانواده مذهبی بود با انقلابیون ارتباط نزدیک داشت. او همراه خانم جلسه ای محل، به نام خانم همتی در بسیج کردن اهالی محله برای شرکت در راهپیمایی هایی که از طریق اعلامیه ها مشخص می شد، نقش مهمی داشتند. منزل عزیز خانوم در کوچه انجمن محله سنگلج بود. زمانی که قرار بود در یک راهپیمایی علیه رژیم شاه شرکت کنند همسایه ها با هم به محل تعیین شده می رفتند و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ هم هر کاری از دستشان بر می آمد برای کمک به جبهه انجام می دادند؛ از دوخت و دوز لباس های رزمنده ها و بافت کلاه و شال گردن تا تهیه وسایل مورد نیاز رزمنده ها و بسته بندی آن. بعد از اتمام جنگ باز هم فعالیت های انسان دوستانه این بانوی سنگلجی ادامه داشت. باقری می گوید: «مادر شوهرم بعد از جنگ نیز هر جا کمکی لازم بود داوطلب می شد. او همراه چند نفر از خانم های محل به کهریزک می رفتند و معلولان را حمام می کردند. نام عزیز خانوم و کارهای خیر او در خاطر اهالی محل همیشه زنده است.»



نام: سکینه بادآور

موقعیت: محله سنگلج



نام: کبری جالو

موقعیت: محله سلیمانی تیموری

می کردند. به همین بهانه در خانه هایمان همیشه باز بود و وقتی یک فراری به خانه مان پناه می آورد همه خانم ها برای کمک کردن دور او جمع می شدیم.»

جالو در میان خاطراتش از ماجرای سوءظن ساواک به همسر مرحومش یاد می کند: «یک شب شوهرم کلی اعلامیه همراه داشت و تصمیم گرفت همراه یکی از اقوام میان مردم پخش کند. این بار او تصمیم گرفت به جای خروج از در خانه از طریق پشت بام اقدام به این کار کند. آن شب نیروهای ساواک داخل کوچه و پس کوچه ها کشیک می دادند و گویا رد او را می گیرند تا اینکه یکی از همسایه ها خیال می کند دزد آمده و شروع به داد و فریاد می کند. مأموران ساواک هم به خیال اینکه دزد به محله زده دست از تعقیب شوهرم برمی دارند و او آن شب کل اعلامیه ها



را پخش می کند.»

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، نوبت به جنگ تحمیلی و حضور فعال بانوان در پشت جبهه می رسد: «پسرم که سال ۶۳، راهی جبهه شد بیشتر مصمم شدم که برای رزمنده ها کاری انجام دهم. با خانم های محله به مسجد محله می رفتیم و هر کاری از دستمان بر می آمد از آماده کردن خوراکی مثل مربا تا بافتن کلاه و شال گردن و خیاطی انجام می دادیم. سر زدن دسته جمعی به خانواده های شهید، دلداری مادران آنها و عیادت از جانبازان از کارهای دیگر ما بود.»

## تهیه کوکتل مولوتف بر پشت بام

«آفتاب که غروب می کرد، کارمان تازه شروع می شد. راهی پشت بام می شدیم. زن و مرد، پیر و جوان دور هم جمع می شدیم و کل بطری ها را با مواد منفجره پر می کردیم. قدیم ها خانه ها مثل امروز چندان قد و قواره نداشتند و همه پشت بام به هم راه داشت. سر برمی گرداندی می دیدی کل پشت بام های محل پر از جمعیت است و تشت های بزرگ که داخلشان شیشه های کوکتل مولوتف آماده شده است. تقریباً روزهای آخر پیروزی انقلاب درست کردن کوکتل مولوتف جزو کارهای روتین هر خانواده ای شده بود.» زهرا شمس، از اهالی قدیمی محله کریمخان، با تعریف این خاطره یادی از آخرین روزهای مبارزات مردمی برای پیروزی انقلاب اسلامی می کند و می گوید: «در آن روزها هر کسی کاری از دستش بر می آمد برای پیروزی و فراهم کردن شرایط بازگشت امام خمینی (ره) انجام می داد. همه خانم های محله را بسیج کرده بودم برای پخش و توزیع اعلامیه های امام میان مردم. هر شب باید اعلامیه ها را در محله های مختلف پخش می کردیم. باید شش دانگ حواسمان به این بود که وقتی اعلامیه را زیر چادر قایم می کنیم مأموران ساواک شک نکنند و بتوانیم به راحتی مأموریت مان را انجام دهیم. برای حفظ آرمان های انقلاب در تشییع جنازه همه شهیدان شرکت می کردیم تا از این طریق در واقع پیام مخالفت مان را به گوش مستولان حکومت برسانیم.» بانو شمس با شروع جنگ تحمیلی یکی از افراد فعال در محله برای جمع آوری کمک های مردمی برای جبهه و مردم جنگ زده در شهرهای مرزی بود.



نام: زهرا شمس

موقعیت: محله کریمخان



عکس تزئینی است